

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

ضرب‌المثلی می‌گوید: سه چیز هر چه کهنه‌تر باشد بهتر است، ارزشش بیشتر می‌شود و سه چیز است که تازه‌اش به درد می‌خورد، البته مفصل‌تر است، آن‌های دیگرش نظرم نیست ولی خلاصه اینکه از چیزهایی که قدیمی‌ترش با ارزش است، دوستی است. حالا چطور دوستی مورد نظر است؟ یک وقت هست شما در محله‌ای منزل دارید، همه‌ی چیزها را از بقال محل می‌خرید و با او آشنا هستید، در واقع دوست هستید ولی از این محله که رفتید، او از یادتان می‌رود، او هم یادش می‌رود. پس این، آن دوستی نیست ولی مثال نوع دیگرش آن است که سفر آخر که با خانواده به حج تمتع مشرف شدم، از دوستان خداحافظی می‌کردم، دوستی نامه‌ای نوشت و من را به دوست دیگری معرفی کرد. او در سفارت کارمند بود که من رفتم کاغذ را همان اول ورود دادم، بعد خلاصه او چون کارمند سفارت بود، از کارت‌های دعوت برای مراسم گلاب‌شویی خانه که چندتایی برای سفارت می‌فرستند، یکی هم برای من فرستاد و آن روز مشخص خودش هم آمد رفتیم. من نه آن کسی که به خیر، من را معرفی کرد و نه این شخصی که این کار خیر را کرد، هیچکدام را فراموش نمی‌کنم. من که می‌گویم، برای اینکه مثالی زده باشم و شما مطمئن باشید و حال آنکه خیلی دلم می‌خواهد که مثال‌هایی از زندگی دیگران بگیرم و نمی‌خواهم از خودم اسمی باشد. پس اساس چیزی که کهنه نمی‌شود آن اساس اگر باشد در هر چیزی هست و دوستی چون یک نحوه‌ی جذب است جنس خود را به خود جذب می‌کند:

ذره ذره کاندیرین ارض و سماست جنس خود را همچو گاه و کهرباست

اساس جهان هم بر همین جذب و جاذبه است. بنابراین وقتی مبنای دوستی از این نوع باشد، از جنبه‌ای باشد که همجنسی، همجنس خود را پیدا کرده و جذب کرده، این می‌چسبد و دیگر جدا نمی‌شود ولی اگر غیر از آن باشد، اینطور نیست. چون گنجایش ذهن بشر چنان است که چیزی فراموش نمی‌شود، غیر از مواردی که مثلاً بیماری آلزایمر است یا بیماری‌های دیگر که خاطرات را فراموش می‌کند، برای اینکه اینطور خاطرات که به انس ارتباط دارد، از نوع هم است. زمان در آن اثر دارد، برای اینکه هر چه بیشتر زمان باشد، این اتصال و چسبندگی بیشتر می‌شود. اما اگر مراد از دوستی، آشنایی بود، همه‌ی بشرها همه آشنا هستند. فرض کنید شما به یک کشور دوردستی می‌روید که هیچ اطلاعاتی از آن ندارید هر که را می‌بینید یک انسان است، با او صحبت می‌کنید ولی بعداً فراموش می‌شود.

\*\*\*

اساس و اصل زندگی، محبت است و خیر. یک بحثی هست که آیا اصل حیات، اصل زندگی، بر خیر است یا بر شر؟ یعنی اصل بر این است که آیا هر کاری خیر است و یا شر؟ بعضی‌ها می‌گویند چون خداوند خودش شیطان را در روز اول قدرت داد و از صف ملائکه جدایش کرد، یعنی به او استقلال داد، در این صورت

می‌شود گفت اصل این است ولی باز از همین طریق چون خداوند به همه دستور داد در مقابل انسان سجده کنید و آن کسی که سجده نکرد، او را مطرود قرار داد، بنابراین اصل مورد نظر خداوند بر خیر است. به هر جهت، حالا این بحث فلسفی است ما هم بین این خیر و شر گرفتاریم. یکی دستمان را از این طرف می‌کشد، یکی دستمان را از آن طرف می‌کشد. همانطوری که در عالم خارج، در عالمی که جز انسان هست، یعنی خداوند مستقیماً حکومت می‌کند، خداوند هر چه بخواهد، خودش این را برمی‌دارد می‌گذارد آنجا، آن را می‌گذارد اینجا. در این موارد ما هم همینطوریم. خیر ما را می‌کشاند، شر هم می‌کشاند. این وسط یک نیروی الهی باید ما را بگذارد اینجا یا آن نیروی الهی طردمان کند. چون خدا، انسان را خلیفه‌ی خودش قرار داده، این وظیفه را هم به خود انسان سپرده. یعنی خودت انسان! باید فکر کنی، قدرت نشان بدهی یا این را انتخاب کنی یا آن را. این کاری است که در عالم طبیعت، خود خداوند مستقیم عمل می‌کند ولی در روابط انسان‌ها خداوند به خود انسان این اختیار را داده. ان‌شاءالله به ما قدرت بدهد که همه، راه خیر را انتخاب کنیم. (برگرفته از گفتارهای عرفانی، صبح پنج‌شنبه ۱۳۹۱/۴/۸)

\*\*\*\*\*

در مورد گاندی و قضیه‌ی مالیات نمک به هر جهت همه فهمیدند (خود هندی‌ها هم فهمیدند) که حرف حق لازم نیست فقط شمشیر دنبالش باشد. حرف حق بر شمشیر هم پیروز می‌شود. یعنی همینی که الان ما شعارش را می‌دهیم ولی خودش را نمی‌فهمیم. انگلیسی‌ها هم فهمیدند که با این مردم و با این نوع مرتاضان و اشخاصی مثل گاندی نمی‌توانند درآفتند. فرماندار گفت که گاندی را بیاورید من ببینم این کیست که حرفش ما را متزلزل می‌کند. گاندی را آوردند با همان وضع ضعیفی که داشت. فرماندار نگاه کرد دید یک آدم استخوانی، بی‌لباس، همینطوری آمده، گفت: تو گاندی هستی؟ گفت: بله. من گاندی هستم. فرماندار پرسید که همین تو می‌خواهی بر انگلستان مسلط بشوی؟ گاندی گفت: نه! چه کسی گفته؟ من می‌خواهم بر دنیا مسلط بشوم و برای اینکه بر دنیا مسلط بشوم بر نفس خودم باید مسلط بشوم و به هر اندازه در این راه توفیق پیدا کردم انگلستان که سهل است بر دنیا مسلط خواهم شد.

در هندوستان اداره‌ی راه آهن برای مرتاض‌ها بلیط را مجانی کرده بود طوری که هر جا می‌خواستند می‌رفتند. می‌گویند یک مرتبه مأمور کنترلی که بلیط می‌گیرد آمد بلیط همه را گرفت یک مرتاضی که آنجا بود بلیط نداشت. به او گفتند: آقا اینها معاف هستند. گفت: من نمی‌فهمم باید بلیط بدهد، پیاده‌اش کرد. این آقا هم پیاده رفت به‌قولی توی سینه‌کش آفتاب چهارزانو نشست و به خودش مشغول شد، مسئول راه آهن اجازه داد که قطار راه بیفتند. دیدند راه نمی‌افتد، روشن نمی‌شود. چندین متخصص رفتند نگاه کردند، یکی

گفت سیستم برقش خراب است، سیستم برقش را بررسی کردند، باز هم دیدند راه نمی‌افتد همینطور هر کاری کردند، مثلاً یک ساعت، دو ساعت گذشت نتوانستند، به او گفتند آقا ببخود آن مرتاض را پیاده کردی و برخلاف قانون رفتار کردی حالا برو از او خواهش کن بیاید سوار بشود، او رفت و بالاخره با خواهش (میل هم نداشت چون انگلیسی‌ها خیلی مغرور به خودشان هستند) بالاخره آمد سوار شد، سوار که شد، ترن به راه افتاد.

\*\*\*

موقفیت اینطور اشخاص [مانند گاندی] از این بود که این مسأله را فهمیدند که تسلط بر خودشان به آنها شخصیت می‌دهد. البته هر کسی، هم اشخاص غیرمسلمان و هم اشخاص عادی می‌توانند، این تسلط را تا حدی پیدا کنند ولی در این تسلط، چه کسی با آنها ممکن است شریک بشود؟ یا خودشان به تنهایی بر خود مسلط هستند که در این صورت قدرتشان آن اندازه نیست که بر جهان مسلط بشوند. اگر شیطان و یا اینها رفیق بشوند که دیگر مال آنها می‌شود. این است که این مسلط شدن بر خود، هم می‌شود گفت هدف ما است و هم می‌شود گفت وسیله‌ی رسیدن به هدف است. همین فرمایشی که گفته‌اند به‌اضافه‌ی فرمایشات دیگری که هست کسی اگر درباره‌اش فکر کند می‌گوید که بالاترین دشمن من همین نفسی است که در درون من هست. اماره با الف یعنی امرکننده، البته اصل آن اَمَارَةٌ بِالشَّوْءِ است یعنی امر می‌کند به بدی. این است که به آن نفس اماره می‌گویند. به هر اندازه بر این نفس اماره مسلط بشویم به خداوند نزدیک‌تر می‌شویم. اینکه گفته بود بر خودم مسلط بشوم یعنی بر نفس اماره. ما هم باید این سعی را بکنیم البته گاهی هم این نفس مسلط می‌شود. ما مقاومت می‌کنیم و این مقاومت موجب ضعف ما می‌شود یعنی خسته می‌شویم، ناراحت می‌شویم. آن خستگی عیب ندارد. آن خستگی خوب است چون باید سعی کنیم که بر این نفسمان، نفس اماره‌مان، مسلط باشیم.

\*\*\*

در دنیا همه‌ی کسانی که، اشخاصی که پیروزی به دست آوردند یک مقداری بر نفس اماره مسلط شدند یعنی چیزی را که ظاهراً و همه می‌گویند تلخ است اینها آن تلخی را به امید شیرینی‌های بالاتر قبول می‌کنند و دنبالش می‌روند. فرض کنید هیچ انسانی از کشته شدن که خوشش نمی‌آید اگر دستش زخم بشود کلی داد و فریاد می‌کند، چه برسد به اینکه کسی بخواهد بکشد. پس چرا اینهایی که شهید می‌شوند (البته شهید واقعی) می‌روند دنبال شهادت که حالا تبلیغات غلطی می‌کنند که «شهادت طلب و...» هستند، حال آنکه این شهادت‌طلبی نیست. پیروزی را باید طلبید. اگر پیروز نشدی شهید می‌شوی، این تلخی را که جانشان را از دست بدهند به این امید تلقی می‌کنند که شیرینی‌های بالاتری به دستشان خواهد آمد. بنابراین،

<p>بند پنجم از بیانیه‌ی میلا مبارک شمس و قمر (حضرت ختمی مرتبت و امام صادق ع) تاریخ: ۱۷ ربیع الاول ۱۴۳۳ قمری مطابق ۱۳۹۰/۱۱/۲۱</p>	<p>در مجالس فقری همواره باید مجالس بانوان از آقایان جدا باشد و برای تمام مدت مجلس، رعایت حجاب شرعی از ناحیه‌ی بانوان معمول گردد و این مسأله‌ی حجاب شرعی فقط برای مجالس عمومی نیست بلکه در هر حال باید در مجالسی که به نام فقری است رعایت شود، حتی اگر همه اعضای یک خانواده باشند. توصیه شده است که در شب‌های جمعه و دوشنبه که به یاد خدا دور هم می‌نشینید، فرض کنید که به هم محرم و محارم یکدیگر نیستید، بلکه آقایان از خانم‌ها جدا بنشینند و در تمام مدت مجلس رعایت حجاب شرعی را بنمایند و هر نظر و عملی که با این دستور صریح منافات داشته باشد مورد قبول نخواهد بود و همچنین لازم است که پس از اتمام مجلس کلیه‌ی فقرا حرکت نموده و قبل یا بعد از جلسه‌ی فقری نباید هیچگونه مجلس دیگری در محل تشکیل شود.</p>	<p>۱۲۱ یادآوری قسمتی از بیانیه‌ی حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (محبوب‌علی‌شاه)</p>
--	---	---

این مبارزه‌ی درونی همیشه در همه‌ی انسان‌ها هست و در مورد بعضی‌ها که کمک الهی باشد شاید بطور طولانی‌تر، مستمرتر بر این امر موفق بشوند. پیغمبر هم که فرمود: شیطانی آسَم بیدی، شیطان من تسلیم دست من شد، آخر شیطان که خدا بیرونش کرد برای این بود که تسلیم خدا نشد، حال چطور تسلیم دست پیغمبر شد؟ این همان جنگِ اَعْدَى عَدُوِّكَ نَفْسِكَ است که گفته‌اند بالاترین دشمنت این نفست است که در تو است و او بر آن نفس مسلط شد. بنابراین، این مبارزه‌ی دائمی را باید داشت. باید دنبالش بروی، اگر خودش مبارزه را ترک کند، این مثل فرار از جنگ است. باید ادامه بدهد همیشه هم پیروز خواهد شد. (برگرفته از گفتارهای عرفانی، صبح شنبه ۱۳۹۱/۴/۱۰، جلسه خواهران ایمانی)

\*\*\*\*\*

مرحوم ابوالحسن خان مصداقی هر چند وقتی خدمت حضرت صالح‌علیشاه می‌آمد. محل کارش تهران بود، بیدخت می‌آمد و برمی‌گشت. یک روز که من هم نشسته بودم آمد خدمت ایشان. بعد از صفا و احوال‌پرسی گفت که وقتی می‌آیم خیلی‌ها به من مطالبی می‌گویند که باید خدمتتان بگویم ولی وقتی می‌آیم اینجا یادم می‌رود. فرمودند که همان بهتر که همه چیز را فراموش کنید. نظیر همین را من یک‌بار به ایشان گفتم، حالا این قبل از این جریان بود یا بعد یادم نمی‌آید. به‌هرحال، آمدم خدمت ایشان، گفتم خیلی‌ها توسط من سلام می‌رسانند که من اسامی آنها را یادم می‌رود. فرمودند: آنها همان روزی که به تو می‌گویند، به من می‌رسد. البته جواب در حدود درک مخاطب است.

یک شعر مولوی که یادم آمد برایتان بخوانم:

ای گروه مؤمنان شادی کنید      همچو سرو و سوسن آزادی کنید  
کیست مولا آنکه آزادت کند      بند رقیقت زبایت وا کند

رقیقت یعنی بندگی. برای اینکه هر بشری یک بند یعنی سلسله‌ی ارتباط دارد و آن این است که این بشر از یک پدر و مادری زاییده شده. این پدر و مادر از پدر و مادری و همین‌طور الی آخر و همه از خلقت خداوند است. سر نخ این سلسله به دست خداست چون یک دلبستگی و بند (از لحاظ اتصال) هر بشری دارد، همان را اگر بتواند صیقلی بدهد، تمیز کند، کافی است، دیگر هیچ رقیقت دیگری نپذیرد. حالا نمی‌دانم این حرف امروز به دردتان می‌خورد؟ در گناباد می‌گویند کله‌فریاد، این چوپان‌ها که از خودشان شعری درمی‌آورند یا چیزی می‌گویند و فریاد می‌زنند، در زندگی‌شان لحظاتی هست که فقط خودشان هستند و خدا، هیچ چیز دیگر را نمی‌بینند، در آن لحظات کله‌فریاد می‌زنند. (برگرفته از گفتارهای عرفانی، صبح جمعه ۱۳۹۱/۴/۲۳)

بیانات حضرت آقای حاج دکتر نور علی تاننده (محبوب‌علی‌شاه) شامل جزوات گفتارهای عرفانی شرح رساله شریفه‌ی نذول  
شرح فرمایشات حضرت سجاد (ع) شرح رساله حقوق / شرح فرمایشات حضرت صادق (ع) (تفسیر مصباح‌الشریعه و مفتاح‌الحقیقه) / جزوات موضوعی  
(استاره، خانواده، حقوق مالی و غیره، نفع‌شهادت باکریده‌هایی از بیانات) / مکاتیب عرفانی (مجموعه‌ی پاسخ به نامه‌ها) / مجموعه دستورالعمل‌ها و بیانیات / شرح و تفسیر  
برخی از آیات قرآن کریم / گفت و گوهای عرفانی (مجموعه‌ی مصاحبه‌ها) منتشر شده است.  
جهت عاشر و دریافت جزوات از طریق شماره تلفن ۰۹۱۲۵۸۳۸۲۴۲ و یا سایت [WWW.JOZVEH121.COM](http://WWW.JOZVEH121.COM) اقدام فرمایید.